

دوفصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا (س)

سال اول، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹

سیمای محمد (ص) در آثار عین‌القضات همدانی

نرگس حسینی *

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۲

تاریخ تصویب: ۸۸/۸/۱۲

چکیده

محمد (ص) مهم‌ترین جزء نظام فکری عین‌القضات است و به‌جرات می‌توان گفت تمام مفاهیم و مصطلحات مندرج در آثار او، در سایه محمد (ص) معنا می‌یابند. سالک برای رسیدن به معرفت و مشاهده جلوه حُسن حق، باید مقام وی را درک کند و معانی را در آینه وجود او بیابد. این مقاله تلاشی است برای به‌تصویر کشیدن نمای کلی سیمای محمد (ص) در آثار عین‌القضات همدانی، با تکیه بر دو اثر مهم و مفصل او، تمهیدات و نامه‌ها. دستاورد نگارنده آن است که اگرچه محمد (ص) مایه کمال، رونق و اعتبار تمامی ارکان جهان‌بینی عین‌القضات است، از نظر وی، گاهی به‌منزله حاجبی است که مشاهده بی‌واسطه و استحاله در وجود معشوق، با گذر کردن از آن ممکن می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ابلیس، حجاب، عین‌القضات همدانی، محمد (ص)، نور

سیاه

درآمد

«تصوّف، مانند هر جنبش دینی دیگری در اسلام، ریشه در قرآن و سنت دارد» (نیکلسون، ۱۳۸۲: ۲۷) و قرآن و سنت نیز پیوندی ناگسستنی با محمد (ص) داشته است. به همین علت، وی از مبانی و ارکانی به‌شمار می‌رود که از آغاز پیدایش تصوّف و شکل‌گیری نظام فلسفه و پایه‌های جهان‌بینی اسلامی تا به امروز، مایه رونق تمام جنبش‌های فکری بوده است؛ در ساختار و نظام تمام اندیشه‌ها جایگاهی فخیم، استوار و انکارناشدنی داشته و رمز و نشانه‌ای از عالی‌ترین مراتب و مفاهیم به‌شمار می‌آمده است.

سیر تحوّل جایگاه و مقام او -از شخصیتی تاریخی تا شخصیتی الهی و یگانه جلوه‌ی حُسن خدا- سیری درخور تأمل و بررسی است. سیری که در راستای آن، زوایای گوناگون وجود او - که برساخته ذهن و بینش جمال‌شناسانه صوفیان است - نموده می‌شود. اندیشمندان گوناگونی در آثار خود به محمد (ص) پرداخته‌اند؛ اما از این میان، عین‌القضات همدانی سیمای منحصر به فردی از او ترسیم می‌کند.

محمد (ص) از مبانی دستگاه فکری عین‌القضات است. گفتار او سرچشمه آراء و احوالش، الگوی احوال قاضی است. در آثار وی، جایگاه محمد (ص) نمودار مقام انسان کامل است. شأن محمد (ص) برای عین‌القضات آنقدر والا است که شناخت و دستیابی به آن را تقریباً محال می‌داند: مگر از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: همه عالم خدا را دانسته‌اند ولی نشناخته‌اند، اما محمد را خود ندانسته‌اند و نشناخته‌اند. دریغا که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بدین کلمه نسبتی دارد؟ (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۲۲۰-۲۲۱)

قصد نگارنده در این مقاله آن است که با استناد به شگردهایی که قاضی در تمهیدات و نامه‌ها برای معرفی محمد (ص) در پیش گرفته است، دورنمایی از سیمای او ترسیم کنم. برای این منظور، هم به معنا و هم به ساختار و زبان عین‌القضات پرداخته‌ام و سعی‌ام بر آن بوده تا با طبقه‌بندی و جداسازی مضمون‌ها و عبارت‌هایی که به‌طور نامنسجم و پراکنده در آثار عین‌القضات وجود دارد، امکان بحث و چالش را درباره آرای او فراهم کنم.

شگردهای معنایی

در این بخش، تعریف‌ها و توصیف‌هایی که عین‌القضات برای ترسیم سیمای پیامبر در آثارش مطرح می‌کند، جمع‌آوری و طبقه‌بندی شده است. بدیهی است، آرای اصلی عین‌القضات درباره جایگاه و شأن محمد^(ص) از همین تعریف‌ها و توصیف‌ها استنتاج شده است.

اسامی محمد^(ص)

عین‌القضات، در سراسر تمهیدات، از محمد^(ص) با نام‌های متعددی یاد می‌کند و بر اساس آیات و روایات، وی را با نام‌های گوناگون معرفی می‌نماید؛ نام‌هایی چون: آن‌حضرت؛ حاشر؛ داعی؛ رسول‌الله؛ سراج منیر؛ سید؛ شاهد؛ صاحب شریعت؛ عاقب؛ ماحی؛ مَبَشِّر؛ نذیر و... از نظر عین‌القضات، هریک از این نام‌ها، مخصوص به شرایط ویژه‌ای است؛ شب معراج او را «نبی» می‌خوانند و او خود، خویشان را «سید» می‌نامد: «أنا سیدُ ولد آدم» (همان، ۲۰۱). این نام‌های متعدد، بعضی به قالب او تعلق دارند و بعضی به روح او. عین‌القضات در بخشی از تمهیدات، «احمد» را نام روح و «محمد» را نام کالبد پیامبر می‌داند (همان، ۲۰۰). به عقیده وی، «محمد» نام کالبد رسول خدا است؛ چراکه مرگ او را به این نام نسبت می‌دهند و حقیقت او با مرگ نسبتی ندارد؛ زیرا او زنده باقی است (همان، ۲۰۰).

عین‌القضات با چنین تمهیدی، این نکته را خاطر نشان می‌کند که در دیدگاه او، محمد^(ص) نیز چون دیگر عناصر نظام فکری‌اش، لفظی دارد و معنایی؛ اما در آثار او هر جا نامی از محمد^(ص) آورده می‌شود، به معنا، جان و مقام او اشاره دارد و نه به کالبد او. اگرچه قاضی اذعان می‌کند «محمد» نام کالبد پیامبر است، این کالبد را متمایز از دیگران می‌داند و در قیاس با قالب‌های دیگر، عین روح، معنا و جان برمی‌شمارد.

محمد (ص) انگیزه آفرینش و لبّ عالم است

عین‌القضات با استناد به حدیث قدسی «لو لاک لما خلقت الأفلاک»، در سراسر آثارش بیان می‌کند بدون وجود محمد (ص)، وجود موجودات دو عالم محو و معدوم بود (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۴۳). خدا وجود این همه را به دلیل وجود محمد (ص) ظاهر و آشکار کرده و محمد (ص) را برای خودش برگزیده و آفریده است تا مونس و هم‌سرش باشد (همان، ۱۸۰-۱۸۱).

به نظر عین‌القضات، محمد (ص) اصل وجود و مقام و منزلتش برتر از تمامی پیامبران است. در بخشی از تمهیدات، مقام محمد (ص) و موسی به اجمال با یکدیگر مقایسه می‌شوند:

موسی را گفتند: «جاء» آمد؛ مصطفی را گفتند: «اسری» او را بیاوردیم. آمده چون آورده نباشد. انبیا به نام و صفت‌های خدا سوگند خوردند، اما خدا به جان و سر و موی و روی او سوگند یاد کرده «لعمرك والضحی و اللیل إذا سجي». موسی را گفتند «انظر الی الجبل» به کوه نگر؛ مصطفی را گفتند: ما به تو نگرانیم، تو نیز همگی نگران ما شو (همان، ۲۰).

شاید به همین علت، معتقد است: مخاطب واقعی و تنها شنونده عبارت «الحمد لله»، محمد (ص) است (همان، ۷). به این ترتیب، او را مخاطب ازلی و ابدی تمام حمد و ستایش‌ها معرفی می‌کند.

محمد (ص) به ضرورت رسالت، از خدا به خلق آمده است

به گفته عین‌القضات، فخر و مباهات سالکان آن است که با عنایت و توفیق خدا، از خود به خدا راه یافته‌اند؛ اما محمد (ص) جز این بوده است، او از خدا به خلق آمد (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۳۰۱). همین نکته، وجه تمایز او با سالکان دیگر است.

عین‌القضات باور دارد که گرفتار شدن به دنیا و دور شدن از خدا، ضرورت آفرینش محمد (ص) است. به عقیده او، حتی سخن گفتن حضرت رسول به اضطرار وحی است (همان، ۱۶).

هدف از آفرینش محمد (ص)، رحمت بر مؤمنان و زحمت کافران است

قاضی در تمهیدات می گوید: خداوند دو نام دارد: یکی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، و دیگری «الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ». از صفتِ جباریت او، ابلیس به وجود می آید و از صفتِ رحمانیتش، محمد (ص). بنابراین، مایه و گوهر وجود محمد (ص) صفتِ رحمت است (عین القضاة همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۲۲۷).

مؤمنان به دلیل وجود محمد (ص)، از صفتِ رحمانیتِ خداوند بهره مند می شوند و محمد (ص) این رحمت را بر خصوص و نیز بر خصوصِ خصوص امتش تقسیم می کند (همان، ۹۰)؛ اما کافران از این رحمت بی نصیب می مانند (عین القضاة همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۱۸۵) چرا که غافل اند (همان، ۴۰).

محمد (ص) عالم به علم اولین و آخرین است

خداوند چون آموزگاری آنچه محمد (ص) نمی دانسته، به او آموخته (عین القضاة همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۱۸۵) و اینچنین است که محمد (ص) عالم به علم اولین و آخرین است (همان، ۱۵۶). او به لبّ دین - که اساس معرفت است - رسیده و به همین علت، با درک منزلت و مقام وی می توان مقام کسانی را که به لبّ دین رسیده اند، دریافت (همان، ۴۵).

محمد (ص) هم مقام رسالت دارد و هم مقام ولایت

به عقیده عین القضاة، حقیقت نبوت مرتبه‌ای است برتر از مرتبه ولایت، و ولایت عبارت از درجه‌ای است و رای درجه عقل (انصاری، ۱۳۷۸: ۲۹؛ عین القضاة همدانی، ۱۹۶۲: ۴۳). از نظر او، محمد (ص) هم مقام رسالت دارد و هم ولایت (عین القضاة همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۲) و درجه رسالت او از مقام ولایت او متفاوت است (همان، ۴۵).

حقیقت محمد (ص)، جان اوست نه قالب

تصویر آدمی که عین القضاة در آثار و اندیشه‌هایش نشان می دهد، تصویری است برزخی. انسانی که او ترسیم می کند، مجموع ضدین است، گاه در اعلیٰ علیین به پرواز درمی آید و گاهی به

اسفل السافلین سقوط می‌کند و به یک حال نمی‌ماند (عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷: ۲۳۹؛ نیز رک همان، ۲۴۴؛ همو، ۱/۱۳۷۷: ۱۶۲). این حال، مختص مبتدیان نیست و منتهیانی چون محمد (ص) و ابراهیم را نیز شامل می‌شود (عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷: ۲۷۳).

به نظر عین‌القضات، سرشت آدم مثل ظرفی، مدام از این حالت‌ها، خالی و پُر می‌شود، تا زمانی که به معرفت حقیقی برسد (همان، ج ۲: ۲۶۹). تفاوت مبتدیان و منتهیان در این مقام برزخی این است که منتهیان و سالکان راه‌رفته به این فرایند آگاهند، قبض بشریت آنان را دچار رخوت و رکود نمی‌کند و بسط عاشقیّت آن‌ها را گرفتار خودبینی نمی‌گرداند؛ چراکه هر دو حال را ناپایدار و فانی می‌دانند. این دقیقاً همان چیزی است که مفهوم «خلق مُدام» به آن اطلاق می‌شود؛ به این معنا که:

هر شیء واحدی در مقام کلّ وجودی و به مثابه عنصری همواره موجود، چیزی نیست جز سلسله‌ای از موجودیت‌های لحظه‌ای و یا رشته‌ای از لحظه‌های وجودی. بدین سان، هر شیء به وجود می‌آید تا پیوسته نفی شود و دوباره وجود یابد. کلّ جهان هر لحظه از نو متولد می‌شود (ایزوتسو، ۱۳۸۱: ۱۱).

یکی از مواردی که محور بحث عین‌القضات دربارهٔ محمد (ص) قرار گرفته، عبارت‌های به‌ظاهر متناقضی چون «أنا بشر مثلكم» و «كنت نبياً و آدمُ بین الماء و الطین» است. محمد (ص) صاحب علم غیب است اما می‌گوید: «لا يعلم الغیب الا الله». به گفتهٔ عین‌القضات، این «لا أعلم الغیب» اشاره‌ای است به «أنا بشر مثلكم» و مقام بشری محمد (ص)، نه به مقام «أنا كنت نبياً و آدمُ بین الماء و الطین». عین‌القضات در موارد متعددی به این موضوع اشاره کرده، بر آن تأکید می‌کند.

محمد (ص) نیز در این سیر مُدام تولّد و خلق، هر لحظه از معنای ناسوتی خویش تهی و از معنای لاهوتی پُر می‌شود؛ از آن قبل رها می‌شود و در آن بعد متولد می‌شود. نکته اینجاست که قاضی معتقد است: اگرچه محمد (ص) از نظر قالب، بشر است، قالب و بشریت او از دیگر آدمیان متمایز است؛ قالب او به رنگ جان درآمده، با حقیقت او یکی شده است. پُر شدن و خالی شدن او حقیقی است و خلق مدامش تولّدی است که سرچشمهٔ اعجاز او می‌شود. عین‌القضات، معجزه‌های پیامبران را نتیجهٔ این ویژگی می‌داند (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۲۴۹-۲۵۰).

به نظر عین‌القضات، وقتی عاشق در خود صفتی می‌بیند که معشوق به وجود آن راضی نیست، تمام تلاش خود را برای نابودی آن صفت متمرکز می‌کند و وجودش مصداق این عبارت می‌شود که «یا لیت هذه الصفة لم تكن»؛ «یا لیت» گفتنِ محمد (ص) هم از این گونه است (همان، ۲۱۸). پس «لیت» گفتنِ محمد (ص)، نه از روی شک و یأس، بلکه به دلیل اشراف به مرتبه بشری اوست.

قالِبِ مُحَمَّدٍ (ص) مایه حیات عوام و جان وی مایه بقای خواص است

عین‌القضات معتقد است، عوام از قالب محمد (ص) بهره می‌برند و دل به آن خوش کرده‌اند؛ اما خواص از جان او سود می‌جویند و روح او را سرچشمه حیات خود قرار داده‌اند (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۳۳-۳۴).

حقیقت محمد (ص) را با دیده دل می‌توان دید

به عقیده عین‌القضات، حقیقت محمد (ص) را باید با دیده دل دید؛ کسانی که حقیقت وی را اینچنین مشاهده می‌کنند، از قالب او بی‌نیازند. او می‌گوید: ابوجهل و ابولهب و عتبه و شیبه، مصطفی را با چشم سر می‌دیدند، همچنان که ابوبکر و عمر و عثمان و علی می‌دیدند؛ اما دیده دل نداشتند و از دیدار حقیقت وی عاجز بودند: «وتراهم ينظرون إلیک و هم لا یبصرون» (همان، ۱/۱۳۷۷: ۳۱)؛ سپس با استناد به حکایت اشتیاق اویس قرنی به دیدار محمد (ص)، این نظر را تأیید می‌کند (همان، ۳۴-۳۵).

محمد (ص) عاشق است

از نظر عین‌القضات، محبت مرتبه‌ای است و رای عشق. او محمد (ص) را هم محب و هم عاشق معرفی می‌کند؛ عاشقی که اشتیاقش هر لحظه از دیگ دلش سرریز می‌شود (همان، ۱/۱۳۷۷: ۲۴۱). گویا همین عشق، او را به کسی بدل می‌کند که پیوسته محزون است:

از مقام‌های مصطفی علیه‌السلام - یکی فکر بود، و یکی حزن. عایشه صدیقه گفت - رضی الله عنها: «کان رسول الله صلعم - دائم الفكر طویل الأحزان» (همان، ۲۹۴).

محمد (ص) محبّ خدا و محبوب اوست

محبّ خدا، مخاطبِ واقعیِ اسرارِ او و صاحبِ واقعیِ حکمت است (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۲۶۹)؛ کسی است که «خدا» سِرِّ بزرگِ اوست و به مرتبه‌ای رسیده که میانِ او و محبوبش جز «صفتِ ذات» و «صفتِ قائمیت» حجابی نیست (همان، ۱۲۹).

عین‌القضات محمد (ص) را نمایندهٔ محبّانِ خدا معرفی می‌کند (همان، ۲۶۹، ۱۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵ و...). در دستگاهِ فکریِ او، مقامِ محمد (ص) نمودارِ مقامِ عاشقانِ منتهی است (همان، ۱۰۷-۱۰۸). او محمد (ص) را سرورِ مطلوبانِ معرفی می‌کند؛ کسانی که حقیقت، ایشان را می‌طلبد. وی چنان عزّتی نزدِ خدا دارد که به سر و موی و روی او سوگند یاد می‌کند (همان، ۲۰).

محبّتِ خدا به محمد (ص)، محبّتِ او نسبت به خودش است (همان، ۲۱۸-۲۲۰). او محمد (ص) را برای خود می‌آفریند (همان، ۲۱۷) تا مونس و هم‌سِرِّش باشد؛ او با محمد (ص) اسراری دارد که کسی جز آن‌ها بر آن اسرار واقف نمی‌شود (همان، ۱۷۵). مهم‌ترین سرّ خدا با او، عشق است؛ همین سرّ باعثِ غیرت و ورزیدنِ خدا بر اوست. جلالتِ ازل، چنان بر محمد تأیید کرده که همه او شده است: «صِرَتٌ لَّهُ سَمْعًا وَ بَصْرًا وَ يَدًا وَ لِسَانًا فَبِي يَسْمَعُ وَ بِي يَبْصُرُ وَ بِي يَبْطِشُ وَ بِي يَنْطِقُ» (عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷، ج ۲: ۱۱۰). اما نکته اینجاست که از دیدگاه قاضی، عشق و محبّتِ خدا به محمد (ص)، نه برای محمد که به خاطرِ خودِ اوست؛ عاشق در ابرازِ لطفِ به معشوق، عشقِ خود را می‌پروراند و از این طریق، عشق را تعالی می‌بخشد (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۲۱۷؛ نیز ر.ک همان، ۲۱۸، ۲۲۰).

محمد (ص) قلم و یمینِ الله است

عین‌القضات در تمهیدات نقل می‌کند: «هر حرفی از قرآن در لوح محفوظ از کوه قاف عظیم‌تر است»، سپس گویندهٔ این عبارت را می‌ستاید و لوح محفوظ را به «دل» تعبیر می‌کند (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۱۷۳). او بارها اشاره می‌کند که مصحف خداوند و لوح محفوظ، دل مؤمنان و دوستانِ خدا است (همان، ۹، ۱۵۶، ۱۴۷، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۸۷؛ عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷، ج ۱: ۳۰؛ همان، ج ۲: ۱۰۶، ۱۰۸، ۹۲، ۱۸۳-۱۸۴). این ویژگیِ دل، وابسته به خاصیتِ هدایتِ آن و مخصوص به اوقاتی است که دوستانِ خدا برای روشن شدنِ ابهام‌ها و کنار رفتنِ حجاب از معانی، به دل رجوع می‌کنند و

قلم الله پاسخ را بر دل آن‌ها می‌نویسد (عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷، ج ۲: ۱۰۸). خود او نیز اشاره می‌کند که آنچه می‌نویسد، از هدایای خزانه غیب است، نه از خواننده‌ها و شنیده‌ها (همان، ۱۶-۱۷).
 اما «قلم الله» - که خداوند به واسطه آن، حقیقت امور را بر دل نقش می‌کند و قاضی از آن با عبارت «یمین الله» و «کاتب» (همان، ۹۰) نیز یاد می‌کند - چیست؟ کیست این ترجمانی که خداوند هر چه بر دل‌ها می‌نویسد به واسطه او و به برکت وجود اوست (عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷، ج ۲: ۱۰۶).
 قاضی روح مصطفی^(ص) را واسطه دل و خدا معرفی می‌کند و به همین علت، «یمین الله» و «قلم الله» نیز در مبانی اندیشه او چیزی نیست جز نور محمد^(ص) و روح مصطفی^(ص).

محمد^(ص) متخلق به اخلاق خداست

«تخلق به اخلاق خدا»^۱ مفهومی است که عین‌القضات برای نشان دادن آخرین مرتبه فقر و فنا به کار می‌برد و آن را از لوازم کرم معشوق می‌داند که جان عاشق را با صفات خود می‌پروراند (عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷، ج ۱: ۳۱۴). متخلق به اخلاق خدا، عارفی است که به کمال فقر رسیده و مصداق عبارت «إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ»^۲ است. در نظام فکری عین‌القضات، محمد^(ص) نمونه این صفات است:

ای محمد: تخلق کن به اخلاق ما، و از فضل و اخلاق که به تو داده باشیم تونیز جرعه‌ای بر بیچارگان ریز تا هر که تو را ببیند، ما را دیده باشد؛ و هر که مطیع تو شود، مطیع ما شده باشد (همان، ۱۸۵).

شاید به همین دلیل است که عین‌القضات او را ستایشگر واقعی خداوند و خواننده حقیقی دعاها می‌داند (همان، ۳۸). و باز به همین دلیل است که از نظر او محمد^(ص) سایه خداست (همان، ۱/۱۳۷۷):

محمد (ص) نور سفید است

اصطلاح نور سیاه از متناقض‌نماهای زیبایی است که بر ساخته صوفیان است. نور سیاه در مقایسه با نور الهی، ظلمت به نظر می‌رسد؛ اما در حقیقت، نور است (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۱۱۸-۱۱۹). عین‌القضات در ابتدای تمهیدات، محمد (ص) را نور سفید معرفی می‌کند.

در دستگاه فکری او، نور سیاه و نور سفید، نماد مرتبه ابلیس و محمد (ص) است (همان، ۱۲۶). سرچشمه نور سیاه و نور سفید، نور خداست؛ اما یکی سبب گمراهی و ظلمت است و دیگری سبب هدایت و نور؛ ... یکی مظهر جلال خدا و دیگری مظهر جمال خداست. با وجود این، عین‌القضات تفاوت مقام نور ابلیس تا نور محمد (ص) را مثل تفاوت میان عرش تا ثری می‌داند و هر دو را بیرون از دایره مقام و مرتبه خدا قرار می‌دهد (همان، ۲۱۳-۲۱۴، ۲۷۰؛ همو، ۲/۱۳۷۷: ۲۳۰-۲۳۲). به عقیده او، از نور محمد (ص) ایمان برمی‌خیزد و از نور ابلیس کفر و خذلان (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۱۸۶). او این دو نور را نمایانگر مرتبه قدرت خداوند و مظهر «یَد» او معرفی می‌کند (همان، ۲۵۹) و اصل زمین و آسمان را برخاسته از «حقیقت» آن‌ها می‌داند (همان، ۲۵۸)؛ با این همه، از دیدگاه او، مصدریت این دو نور و صفات آن‌ها «مجاز» است و نه حقیقت (همان، ۱۸۸). او نور سیاه و سفید را آخرین حجاب‌های راه خدا و دو مقامی می‌داند که تا ابد ملازم سالک است؛ یکی او را به ایمان می‌رساند و دیگری به کفر (همان، ۳۰)؛ لذا آنچه از نظر او حقیقت و اصالت دارد، نور الله است؛ نه نور سیاه و نه نور سفید. او نور الله را به آفتاب تشبیه می‌کند و می‌گوید: گوهر مصطفی (ص) در برابر تابش آفتاب، منور شده، سبب هدایت می‌شود و گوهر ابلیس در برابر همین آفتاب، سبب ضلالت می‌شود (همان، ۱۸۶). به این شیوه، فاعلیت اصلی را به خدا نسبت می‌دهد.

با این مقدمه، ادعای آنان که عین‌القضات را ثنوی و دارای بینشی دوآیستی معرفی می‌کنند^۳، قابل تأمل و بررسی است.^۴

محمد (ص) خدّ و خال معشوق است

در قاموس فکری او عین‌القضات، زلف و خدّ و خال، در بستری متفاوت از دیگران، به آخرین حدّ تازگی می‌رسد. برای او، خدّ و خال معشوق، چهره نور محمد (ص) است. او نور محمد (ص) را خدّ و

خالِ جمالِ نورِ احدِ توصیف می‌کند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۱۱۷، ۲۹) و زلف را نور سیاه ابلیس معرفی می‌نماید؛ نوری که در قیاس با نور الهی، ظلمت است، اگر نه نور است (همان، ۱۷۷) و به قول ابوالحسن بُستی: «برتر از لَانْقَط» (همان، ۱۱۹).

ذکر این نکته ضروری است که در ژرفای این توصیف، «خدّ و خال» و «زلف و موی» اگرچه باعث کمال نور الله است (همان، ۳۰)، دو حجابی است که برای رسیدن به جمالِ الله باید از آن گذشت (همان، ۲۸-۲۹).

محمد (ص) نماد کفر قلب است

از دیدگاه عین‌القضات، کفر نشانه عدم تصدیق و فقدان ایمان است (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷/ ج ۲: ۳۵۲، ۲۵۳-۲۵۴)؛ هر مذهبی که آگاهی انسان را افزایش ندهد و مانعی در راه طلب او ایجاد کند، کفر است (همو، ۱۳۷۷: ۲۲-۲۳). او برخلاف خلق که برای کفر، یک صورت متصور می‌شوند، (به قول خودش) نظر گستاخانه‌ای در این باره دارد و وجوه گوناگونی برای آن قایل است که گفتن آن‌ها نه در این جهان می‌گنجد و نه در آن جهان. این گونه‌ها عبارت‌اند از: «کفر ظاهر»، «کفر نفس» و «کفر قلب» (همان، ۲۰۹).

کفر ظاهر نتیجه ردّ شرع یا تکذیب آن است (همان، ۲۰۹) و نشان عدم تصدیق (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷/ ج ۲: ۳۵۲). سالک پس از رسیدن به ایمان، به کفر ظاهر بینا می‌شود و شک او را به مراتب عالی کفر می‌رساند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۰۹-۳۱۰). کفر نفس با ابلیس نسبت دارد (همو، ۱۳۷۷: ۲۰۹) و مرتبه شرک است؛ اما کفر قلب با محمد (ص) نسبت دارد (همان، ۲۰۹). از آنجا که محمد (ص) آینه خداوند است، این گونه از کفر، با خدا نسبت می‌یابد؛ به همین دلیل، قاضی آن را «کفر حقیقی» می‌خواند. او دایره کفر حقیقی را مقام بت‌پرستی و آتش‌پرستی و کفر و زنا و ... می‌داند. انسان در این مقام، چاره‌ای جز پرستش و زنارداری ندارد؛ چرا که «هر که بیند حُسن او اندر زمان کافر شود». دیدن حُسن و جمال محمد (ص) همه مؤمنان را کافر می‌کند؛ کفری که تا نصیب مسلمانان نشود، به ایمان نمی‌رسند (همان، ۱۱۸). جمال وجه ذوالجلال والاكرام به واسطه نور محمد (ص) به عاشق نشان داده می‌شود و او را چنان شیفته و شیدا می‌کند که هر لحظه به سجده

می‌رود. اما این سجده کردن بر محمد (ص) کفر نیست. به این دلیل که هر کس مقام و مرتبه محمد (ص) را دیده باشد، به شناخت خدا رسیده و هر کس محمد (ص) را سجده کند، او را سجده کرده است. مبادی توحید و ایمان پس از این مرحله آغاز می‌شود (همان، ۲۱۱-۲۱۲). این حالت، کفر محمدی است: «دریغا که مصطفی از اینجا گفت: ... هر که مرا ببیند خدا را دیده باشد» (همان، ۲۱۲).

اما معنای کفر، پرستش و ستایش زیبایی نیست، ساکن شدن در این مقام است؛ لذا سکون و توقف در این مرتبه از سلوک نیز کفر است (همان، ۲۱۱-۲۱۲).

نور محمد (ص) آخرین حجاب سالک است

قاضی محمد (ص) را آینه جمال خدا و آخرین حجاب سالک معرفی می‌کند. نور محمد (ص) حجابی است که کلام و رؤیت را به واسطه آن می‌توان شنید و دید (همان، ۱۰۴)؛ «حتی نوری که پیروان سایر ادیان و مذاهب از پرتو آن به خدا می‌رسند نور محمد است» (پورجوادی، ۱۳۷۴: ۵۰). جمال محمد (ص) آینه‌ای است که پرتو نور الله را متجلی می‌کند؛ چرا که رویارویی با اشراق آفتاب «الله نور السموات و الارض» بدون این آینه، دیده را می‌سوزاند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۱۰۳). این نور، واسطه رؤیت مبتدیان است و حجاب راه منتهیان؛ مبتدی تنها در پرده جمال محمد (ص) به شهود خدا نایل می‌شود؛ اما وقتی به انتها رسید، نور محمد (ص) در پرتو نور الله متلاشی می‌شود، سالک با کبریای حق تعالی مواجه می‌گردد، قبله اخلاصش او می‌شود و به هر طرف رو می‌کند، او را در سراسر کائنات ساری و جاری می‌بیند (همان، ۷۶-۷۷). آنکه سرمست از شراب معرفت نفس است، در کمال مستی، نفس محمد (ص) را ملاقات می‌کند و آینه نفس محمد (ص)، مرد را یاری می‌دهد تا در دریای بی‌کران معرفت ذات الله پا بگذارد و با حقیقت نفس خود ملاقات کند، نفسی کامل که آینه ذات خداوند است (همان، ۵۶-۵۷). دکتر پورنامداریان می‌گوید:

نور یا حقیقت محمدی که با عقل اول در فلسفه مشایی و جبرئیل یا روح القدس در شرع یکی است، نشان صفات خداست. ... هر کس که با چشم جان نور محمدی را ببیند، جلوه صفات حق را دیده است. با توجه به اینکه در فلسفه مشایی عقل دهم از عقول عشره یا

عقل فعّال با جبرئیل و روح القدس یکی است و از همین عقل فعال یا جبرئیل است که نفوس انسانی فایض می‌شود و در واقع او مربّی و حامی و ربّ النوع ارواح یا نفوس ناطقه انسان است (۱۳۸۲: ۴۵)°.

عین‌القضات حتی برای این آخرین حجاب نیز آینه و حجابی در عشق قایل است (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷/۱: ۱۰۳). حجاب آن، «آیاتِ کبری» است: حجابی از یاقوتِ سفید... آیا این حجاب نورِ خدا است؟ نورِ جمالِ اوست، یا...؟! عین‌القضات در جای دیگری به این نکته نپرداخته است.

معرفت نفس محمد (ص)، مقدمه معرفت خداست

به عقیده عین‌القضات، وقتی مرد نفس خود را شناخت، نفس محمد (ص) بر او جلوه می‌کند (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷/۱: ۵۷-۵۸). او معتقد است، معرفت صفات خدا وقتی حاصل می‌شود که سالک به نفس محمد (ص) عارف شده باشد (همان، ۶۰). او آخرین کار سالک را در دنیا، معرفت محمد (ص) می‌داند و باور دارد که در این مرتبه، کار سالک در دنیا و آخرت تمام شده است؛ سلوک به انتها رسیده و مقصود به دست آمده است (همان، ۵۷).

به عقیده عین‌القضات، نور محمد (ص) مقدمه معرفت نور «الّا الله» است و هر که نور محمد (ص) را متصل به نور «لا اله الا الله» نبیند، مشرک است (همان، ۷۶). این مرتبه به این دلیل اهمیت دارد که سالک تنها به واسطه محمد (ص) می‌تواند کلام خدا را بشنود و او را ببیند (همان، ۱۰۴). حتی سالک منتهی هم چاره‌ای جز مشاهده نور محمد (ص) ندارد؛ نوری که عین‌القضات آن را معرفت نفس محمد (ص) می‌داند.

سالک منتهی دو مقام دارد: مقام اول دیدن نور «لا اله الا الله» در پرده نور محمد رسول الله است (مثل دیدن ماهتاب در میان آفتاب). مقام دوم آن است که نور محمد (ص) را در نور الله ببیند (مثل دیدن نور کواکب در نور ماهتاب) (همان، ۷۷). قاضی در جای دیگری از تمهیدات می‌گوید: مبتدی ذات خدا را در پرده نور محمد می‌بیند، اما برای منتهی، نور محمد (ص) از میان برداشته می‌شود و او نور محمد (ص) را متلاشی و مقهور در نور خدا می‌بیند (همان، ۷۶).

برای کسب معرفت محمد (ص) باید به اخلاق او متخلق شد

آن‌هایی که به لبّ دین رسیده‌اند، برادران محمدند، صفات او را دارند و «لولاک کما خلقتُ الکونین» شامل حال آنان نیز می‌شود (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۴۳). ایشان محمد (ص) را می‌شناسند و به اخلاق و صفات او متخلق شده‌اند (همان، ۱۸۴).

از نظر عین‌القضات، شناخت نفس، آنگاه شناخت محمد (ص)، تخلّق به اخلاق او و دست‌یابی به خاصیت آیینگی نفس او - که آینه‌دار جمال ذاتِ خداست - مقدمه دست یافتن به معرفت ذاتِ خداوند است (همان، ۵۸). جمال محمد (ص) آینه آفتاب نور خداست؛ چراکه آفتاب را نمی‌توان بدون آینه دید؛ همچنان که دیدن معشوق در آینه ضروری است (همان، ۱۰۳).

رؤیت در پرتو نور محمد (ص) میسر است

به نظر عین‌القضات، انگیزه عشق، جلوه حُسن و زیبایی حق و فرجام آن، رؤیت است؛ عاشق چگونه می‌تواند به مبهمی که ندیده است و نخواهد دید، عشق‌ورزی کند؟ (عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷، ج ۲: ۳۲۳). این رؤیت در ابتدای سلوک در خواب اتفاق می‌افتد و عاشق گاهی خدا را در صورت‌های گوناگونی چون مادر و پدر و استاد می‌بیند؛ گاهی هم در صورت‌هایی دیگر و در نقاب تمثّل ... تا جایی که به مشاهده او نایل می‌شود^۷، متخلّق به اخلاق او می‌گردد، او می‌شود و به رؤیت حقیقی و مُدام، بی‌پرده و حجابِ صُور و تمثّل می‌رسد (عین‌القضات همدانی، ۲/۱۳۷۷: ۳۱۹-۳۲۰؛ نیز ر.ک همان، ج ۱: ۱۵۵-۱۵۶؛ همو، ۱/۱۳۷۷: ۲۹۶-۲۹۷).

آنچه آدمی را به رؤیتِ خدا می‌رساند، معرفت است و دیدار او برای هرکس در حدّ معرفت اوست. اما معرفت حقیقی در مواجهه با نور محمد (ص) حاصل می‌شود؛ آینه‌ای که کلام و رؤیت را واسطه او می‌توان دید و شنید (عین‌القضات همدانی، ۱/۱۳۷۷: ۱۰۴). عین‌القضات در تمهیدات به صراحت می‌گوید: انتها و اتّصال همه سالکان به نور مصطفی (ص) است (همان: ۳۰۳).

از آنجا که در قاموس مفاهیم و مصطلحات عین‌القضات، رؤیت به معنای مشاهده جمال معشوق، بی‌واسطه و حجاب است^۸، رؤیت حق در پرتو نور محمد (ص)، نشان از مقامی است که عارف در آن، به محمد وجود خویش بینا می‌شود و به مرتبه محمد (ص) می‌رسد. او در تمهیدات

می گوید: روح و بعد از آن دل محمد (ص) واسط خدا و انسان است (همان، ۱۷). تأییدکننده این نظر، حکایتی است که قاضی از پیر خود نقل می کند:

وقتی پیرم گفت - قدس الله روحه - ای محمد هفتصد بار مصطفی را دیده ام و پنداشته بودم که او را می بینم، امروز معلوم شد که خود را دیده بودم (همان، ۲۹۸).

شگردهای زبانی

معنا و قالب نمی توانند جدا از یکدیگر، به طرح بحث و ارائه مضمون و مفهوم کمکی برسانند. معناهای مطرح شده در آثار عین القضاة نیز بدون در نظر گرفتن شگردهای زبانی وی به درستی منتقل نمی شود. بسامد استفاده از آیات و احادیث، ساختن ترکیب های متنوع با استفاده از نام های محمد (ص)، تصویرهای ادبی و بلاغی ای که او با ویژگی های محمد (ص) می سازد و ارائه می کند و نیز تأویل و تفسیرهای خاصی که در این باره دارد، همگی به درک بهتر معنای آثار او یاری می رساند و بیانگر جایگاه ارزشمند محمد (ص) در نظر اوست. این بخش به پربسامدترین شگردهای زبانی عین القضاة می پردازد تا نشان دهد که او در سطح زبان و صورت آثارش نیز برای محمد (ص) ارزش و اعتبار فراوانی قائل است.^۹

آیات و احادیث

تقریباً تمامی شگردهای معنایی عین القضاة برای توصیف مقام و منزلت محمد (ص)، مبتنی بر آیات و احادیث است. این دو عامل چنان با متن آثار وی آمیزش یافته است که اگر حذفشان کنیم، مایه اصلی و رنگ و بوی آثار را از آن ها گرفته ایم. عین القضاة در مضمون این سندها دخل و تصرف ادیبانه می کند و صورت تکراری آن ها را به معناهای تازه و نابی تبدیل می کند که اشتیاق همراهی و تماشا را در وجود مخاطب برمی انگیزد. جدول زیر برای اثبات همین ادعا طراحی شده است:

عنوان بحث	حدیث
اسامی محمد (ص)	- لی خمسة أسماء: أنا محمد و أنا أحمد و أنا الماحی و أنا العاقب و أنا الحاشر (ص ۲۰۱)
محمد (ص) انگیزه آفرینش عالم است	- خلقت العالم لکم و خلقتکم لأجلی (ص ۱۸۰) و ...
محمد (ص) از خدا به خلق آمده است	- ما أودى نبي مثل ما أوديت (ص ۲۰۳)
محمد (ص) مایه رحمت مؤمنان و زحمت کافران است	- لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم (س. ۱۶۴/۳) (ص ۱۸۳)
انگیزه‌های رسالت محمد (ص)	- بعثت لأتمم مكارم الأخلاق (ص ۱۶)
لازمه شناخت محمد (ص)، تخلق به اخلاق اوست	- من أسلم فهو مني (ص ۶۷، ۶۹)
امت محمد (ص)، برگزیدگان‌اند و خواص	- علماء أمتي كأنباء بني اسرائيل (ص ۵)
محمد (ص) صاحب علم اولین و آخرین است	- أنا مدينة العلم و علی بابها (ص ۱۲۰)، عليك عظيمًا (س. ۱۱۳/۴) (ص ۱۸۵)
محمد (ص) عاشق و پیر منتهی است	- أسلم شیطاني على يدي (ص ۱۹۶)
بشریت و قالب محمد (ص)	- أنا ابن امرأة كانت تأكل القديد في الجاهلية (ص ۱۶۲)
حقیقت محمد (ص) جان اوست، نه قالب	- كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين (ص ۱۶۲)
حقیقت محمد (ص) را با دیده دل خواص می‌توان دید	- اليوم تُسدُّ كل فرجة إلا فرجة أبي بكر (ص ۳۴)
محمد (ص) محب خدا و محبوب اوست	- أبيت عند ربّي يطعمني و يسقيني (ص ۱۲، ۲۶۳، ۱۷۹، ۹۱، ۱۲۰)
	- و تراهم ينظرون إليك و هم لا يبصرون (س. ۷/۱۹۳) (ص ۲۴۸، ۳۱)
	- والضحي و الليل إذا سجي (س. ۱/۹۳) (ص ۲۰)

	محمّد (ص) متخلّق به اخلاق خداست	- من رأني فقد رأی الحق (ص ۵۷، ۲۱۲)
	محمّد (ص) سایه خداست	- كان يمشى ولا ظلّ له (ص ۲۴۸)
	محمّد (ص) نور سفید است	- إتبّعوا النور الّذى أنزل معه (س. ۱۵۷ / ۷) (ص ۲)
	محمّد (ص) و ابليس	- انّ الله تعالى خلّق نوری من نور عزّته، و خلق نور ابليس من نار عزّته (ص ۲۶۷)
	نور محمّد (ص) آخرین حجاب سالک است	- اليوم اكملت لكم دينكم (ص ۵۷)
	رؤيت در پرتو نور محمد (ص) میسر است	- طوبى لمن رأى و آمن بى (ص ۵۷)

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، تمام توصیف‌های عین‌القضات، مستند بر همین دو عامل اساسی است و توصیف‌هایی که ارجاع به آیه و حدیث مشخصی ندارد، نتیجه دخل و تصرف او در مواردی است که مستند به آیه و یا حدیث خاصی است.

شیوه استفاده از احادیث

عین‌القضات با این عبارات‌ها متن را به احادیث ارجاع می‌دهد؛ خود جمله‌ها گویای طرز استفاده او از احادیث و نشان‌دهنده بسامد استفاده از احادیث و البته جایگاه آن در آثار اوست:

پرسید یا رسول‌الله... (۱۰۳) / ... روایت می‌کند که مصطفی -علیه‌السلام- می‌گوید که... (۱۵۰) / ... گفت: مصطفی را دیدم ... (۹۳) / آن شب که مصطفی را علیه‌السلام به معراج بردند... (۸۱) / از مصطفی بشنو این معنی که گفت:... (۱۹۶) / این نشنیده‌ای که رسول‌الله -علیه‌السلام- جبرئیل را پرسید که... (۱۰۳) / اینجا تو را در خاطر آید که مصطفی -صلعم- گفت: ... (۲۵۲) / با مصطفی -علیه‌السلام- گفتند:... (۳۹) / بدانکه مصطفی -علیه‌السلام- می‌گوید:... (۶۶) / پس این خبر که مصطفی گفت:... از بهر این معنی گفت که... (۲۵۶) / پیش مصطفی شدم و این حالت با او بگفتم؛ گفت:... (۲۴۰) / تو را اینجا در خاطر آید که مصطفی گفت:... (۱۳۸) و ...

تقریباً در تمام مواردی که عین‌القضات می‌خواهد به استدلال درباره بحثی بپردازد، سراغ احادیث و آیات می‌رود و متن ادعاهایش را با ضمیمه کردن آیه و یا حدیثی در همان رابطه، استواری و غنا می‌بخشد.

ترکیب ساختن

از دیگر شگردهای زبانی که می‌تواند دلیل استواری جایگاه محمد (ص) در آثار عین‌القضات باشد، ترکیب‌های بسیاری است که او با نام‌های محمد (ص) می‌سازد و در متن استفاده می‌کند. این ترکیب‌ها به صورت اضافه تخصیصی، اضافه تشبیهی و ... در سراسر آثار عین‌القضات مشاهده می‌شود و از دیگر مواردی است که برای ترسیم سیمای واقعی محمد در آثار عین‌القضات، باید به آن پرداخت:

آفتاب محمد (۲۴۸) / آفتاب نور احمدی (۲۱۳) // آینه جمال محمد رسول الله (۱۰۳) / ایمان محمد (۱۸۷) // بعثت محمد (۱۸۵) // به جان مصطفی (۲۱۷) // پرده نور محمد رسول الله (۷۷) // جان احمد (۲۱۳) // جان پاک مصطفی (۱۶۴) // جوش دیگر دل مصطفی (۲۴۱) // چهره نور محمد رسول الله (۱۱۷) // حسن و جمال محمد رسول الله (۱۱۸) // حقیقت مصطفی (۳۱) // خال محمد رسول الله (۲۹) // در حق مصطفی (۲۲۶) // راه نمودن محمد (۱۸۸) // روان مصطفی - صلعم - (۲۶۹) // سایه محمد (۲۴۸/ ۲۴۹) // سعادت محمد (۱۸۷) // شفاعت محمد (۲) // شوق مصطفی (۲۳۶) // صحابه مصطفی (۲۹۴) و ...

مانندسازی

عین‌القضات در متن آثارش، برای نزدیک کردن معانی پیچیده به ذهن مخاطب، از تمثیل و تشبیه استفاده می‌کند. موارد زیر، از جمله نمونه‌هایی است که عین‌القضات تلاش کرده تا کیفیت مفهوم مورد نظرش را در قالب تشبیه بریزد و از این طریق، منظورش را به بهترین صورت ممکن منتقل کند:

- مانند کردن محمد (ص) و خدا به «لیلی و مجنون» و «سلطان محمود و ایاز» (عین‌القضات همدانی،

۱/۱۳۷۷: ۲۳۰-۲۳۱، نیز ر.ک همان، ۲۷۹)؛

- مانند کردن نفس محمد (ص) به آینه مشاهده حق (همان، ۵۸، ۱۰۳)؛
- مانند کردن محمد (ص) به آب که مایه حیات است (همان، ۱۸۶)؛
- مانند کردن محمد (ص) به سایه حق و مانند کردن نور سیاه ابلیس به سایه او (همان، ۲۴۸)؛
- مانند کردن محمد (ص) به آفتاب (همان، ۲۱۳)؛
- مانند کردن دنیا به سایه محمد (ص) (همان، ۲۴۹)؛
- مانند کردن محمد (ص) به زجاجه مشکات حق (همان، ۲۶۰)؛
- مانند کردن محمد (ص) به باز الهی (همان، ۱۸۱)؛
- مانند کردن محمد (ص) به گوی چوگان سلطان ازل (همان، ۱۷۹-۱۸۰)؛
- مانند کردن محمد (ص) به بلبل (همان، ۱۹۹-۲۰۰)؛
- مانند کردن محمد (ص) به خال سیاه (همان، ۲۹)؛
- مانند کردن محمد (ص) به کعبه علم (همان، ۱۲۰).

برابرنهاد سازی از طریق تأویل

مطالعه دقیق آثار عین‌القضات بیانگر این نکته است که بیشترین تأویل‌ها و تفسیرهایی که عین‌القضات از حروف مقطعه، آیات قرآن، احادیث قدسی و... ارائه می‌کند، مربوط به محمد (ص) است. موارد زیر، نمونه‌هایی است که او به شیوه تأویل استفاده کرده تا به صفات، احوال یا مقام محمد (ص) بپردازد:

- طور و تین و لیل و ضحی (همان، ۱۲۷)؛
- شجر مقدس (همان، ۱۰۴)؛
- «یس» (همان، ۲۰۱)؛
- «یا» «نفخت فیہ من روحی»، «یس» و «کهیصص»: (همان، ۲۲۵ و ۲۲۶)؛
- «بحرین»: (همان، ۲۱۸ و ۲۱۹)؛
- «الم» (همان، ۲۲۶)؛
- «ق» (همان).

- درخت زیتون (همان، ۲۶۴-۲۶۵).

- درخت طوبی: (همان، ۲۶۳ و ۲۶۴)؛

- ازل و ابد (همان، ۲۶۶)؛

- صفت اخصّ (همان، ۲۶۸).

بر آیند

کاوش در تمامی مفاهیم، مصطلحات، موضوعها، ایماژها و... در آثار عین‌القضات همدانی، به کشف و درک بُعد تازه‌ای از سیمای محمد (ص) می‌انجامد. او استعاره ماندگار و خورشید نامیرای آثار قاضی است. پایه و مایه قوام دستگاه فکری او و مرکز دایره‌ای است که کائنات را در خود می‌کشد و به ژرفنای نور الانوار سوق می‌دهد.

شاید اغراق نباشد اگر بگوییم محمد (ص) در برگ‌برگ آثار عین‌القضات، حضور دارد و قاضی هر لحظه به اقوال و اوصاف و احوال او اشاره می‌کند. اما معتقد است، در سیر الی‌الله، مقام و شأن محمد (ص) (با تمام عظمت و فخامت که دارد) مقامی از آخرین مقام‌های سالک است و برای مشاهده جلوه حسن حق و رویاروی شدن با حقیقت خود، باید از آن گذشت؛ چرا که او محمد (ص) است و هست و آنچه معشوق می‌خواهد، نیستی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. «غایت اصلی عرفان، تخلّق به اخلاق الهی، اثر آن حصول ولایت و فرا رفتن عارف تا مرز خداگونگی و فنای فی‌الله و بقای بالله است. مبنای این اندیشه در فرهنگ اسلامی حدیثی قدسی است که به لحاظ سند، صحیح و به لحاظ مضمون بسیار مشهور است.» برای توضیح مفصّل در این باره ر.ک موحدی، ۱۳۸۴: ۱۶۸.

۲. هجویری در کشف‌المحجوب می‌گوید:

التصوف مبنی علی ثمان خصال السّخاء و الرّضاء و الصّبر و الاشارة و الغریه و لبس الصّوف و السّیاحه و الفقر... بنای تصوف بر هشت خصلت است اقتدا بهشت پیغمبر ... سخاوت

- ابراهیم... برضا باسحق... بصیر بائوب... باشارت بزکریا... بغربت بیحیی... بسیاحت بعیسی...
 بلبس صوف بموسی... و بفقر بمحمد علیهم السلام... (هجوری، ۱۳۸۰: ۴۵).
۳. برای مثال ر.ک برتلس، ۱۳۵۶: ۴۱۸؛ مایل هروی، ۱۳۷۴: ۱۰۷؛ اذکایی، ۱۳۶۹: ۸۳۴؛ فتحی، ۱۳۸۴: ۱۷۹ به بعد؛ نیز ر.ک منزوی، ۱۳۴۷: ۵۱۸. در این مقاله آمده است:
- [قاضی] با بررسی آموزش حلاج درباره ابلیس به تیره تمام آنچه وجود دارد، می‌رسد و نتیجه گیری دوآلیستی (ثنویت) شدیدی می‌کند - هر آنچه در دنیاست همراه با ضد خود می‌باشد.
۴. نگارنده در مقاله «سیمای ابلیس در آثار عین‌القضات همدانی» به طور مفصل به این بحث پرداخته است. ر.ک حسنی، ۱۳۸۶.
۵. برای توضیح بیشتر در این باره ر.ک. پور نامداریان، ۱۳۷۵: ۲۸۹ به بعد.
۶. برای توضیح مفصل در این باره ر.ک پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۲۹ به بعد.
۷. برای توضیح بیشتر در این باره ر.ک راستگو، ۱۳۸۵: ۱۶۱-۱۶۷.
۸. ناگفته پیداست «مراد از این رؤیت، رؤیت حقیقی، یعنی رؤیتی که موسی، علیه‌السلام، از خدا خواست و گفت "رَبِّیْ أَرْنِیْ" و در جواب شنید: "لَنْ تَرَانِیْ" نیست» (پورجوادی، ۱۳۷۴: ۳۳). عین‌القضات به صراحت می‌گوید: «... روا نیست که کسی در دنیا به دیدار خداوند نائل شود، نه نبی و نه ولی. اما رسول الله - صلی الله علیه و سلم - او را دید، لیکن پس از قطع حجاب‌ها در شب معراج» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۹: ۹۵). او در شکوی‌الغریب با اشاره به مفاد زبده‌الحقایق، تأکید می‌کند:
- در برخی از الفاظ آن رساله پنداشته‌اند که دعوی رؤیتی حقیقی شده است، رؤیتی که موسی خواستار آن بود و به وی گفته شد: «لَنْ تَرَانِیْ»...، و از این نص صریح تأویل ناپذیر، غافل مانده‌اند که: «أَنَّ اللَّهَ لَا يُتَصَوَّرُ أَنْ يَرَاهُ أَحَدٌ فِي الدُّنْيَا لَا وَليُّ و لَا نَبِیُّ غَیْرُ مُحَمَّدٍ - صلعم -» (همو، ۱۹۶۲: ۴۵).
۹. برای جلوگیری از طولانی شدن این بخش، تنها به ذکر مثال‌های مندرج در تمهیدات اکتفا شده است. بدیهی است در دیگر آثار عین‌القضات نیز نمونه‌های مرتبط بسیاری می‌توان یافت.

منابع

- اذکابی، پرویز. (۱۳۶۹). «اهرمن زدار». چیستا. سال ۷. شماره ۶ و ۷. فروردین.
- انصاری، قاسم. (۱۳۷۸). *دفاعیات و گزیده حقایق عین‌القضات همدانی* (ترجمه دو رساله شکوی‌الغریب و زبده الحقایق). تهران: منوچهری.
- ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۸۱). *خلق مدام در عرفان ایرانی و آیین بودایی ذن*. ترجمه شیوا کاویانی. چ ۳. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- برتلس، یوگنی ادواردوویچ. (۱۳۵۶). *تصوف و ادبیات تصوف*. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: امیرکبیر.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۷۴). *عین‌القضات و استادان او*. تهران: اساطیر.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۲). *دیدار با سیمرخ (شعر و عرفان و اندیشه‌های عطار)*. چ ۳. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۱۳۷۵). *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی (تحلیلی از داستان‌های عرفانی - فلسفی ابن‌سینا و سهروردی)*. چ ۵. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- حسنی، نرگس. (۱۳۸۵-۱۳۸۶). «عادت‌ستیزی در آثار عین‌القضات همدانی»، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س) (ویژه‌نامه ادبیات فارسی). سال شانزدهم و هفدهم. شماره ۶۱ و ۶۲، ص ۷۱-۱۰۰.
- (۱۳۸۶). «سیمای ابلیس در آثار عین‌القضات همدانی». فصلنامه مطالعات عرفانی. شماره ۶.
- راستگو، سید محمد. (۱۳۸۵). «نظربازی». *مطالعات عرفانی*. شماره ۳. ص ۱۴۵-۱۷۷.
- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد. (۱/۱۳۷۷). *تمهیدات*. با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران. چ ۵. تهران: کتابخانه منوچهری.
- (۲/۱۳۷۷). *ناامادها*. به اهتمام علینقی منزوی-عقیف عسیران. ۳ جلد. تهران: اساطیر.

- (۱۹۶۲). **شکوی الغریب**. قدم له و حقق متنه عقیف عسیران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۳۷۹). **زبدۃ الحقایق** (متن عربی به تصحیح عقیف عسیران). ترجمه فارسی مهدی تدین. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- غزالی، احمد. (۱۳۷۶). **مجموعه آثار فارسی**. به اهتمام احمد مجاهد. چ ۳. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فتحی، زهرا. (۱۳۸۴). **پژوهشی در اندیشه‌های عرفانی عین‌القضات همدانی**. تهران: ترفند.
- مایل هروی، نجیب. (۱۳۷۴). **خاصیت آیینگی** (نقد حال، گزاره آراء، و گزیده آثار فارسی عین‌القضات همدانی). تهران: نشر نی.
- منزوی، پروین. (۱۳۴۷). «عین‌القضات همدانی»، وحید. شماره ۶. ص ۵۱۵-۵۲۹.
- موحدی، عبدالله. (۱۳۸۴). «نردبان عروج»، **مطالعات عرفانی**. شماره ۲، ص ۱۶۸-۱۸۶.
- نیکلسون، رینولد. (۱۳۸۲). **تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا**. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. چ ۳. تهران: سخن.
- هجویری، علی‌بن عثمان. (۱۳۸۰). **کشف‌المحجوب**. تصحیح و - ژوکوفسکی. مقدمه قاسم انصاری. چ ۷. تهران: طهوری.